بررسی هستی‌شناسانه روایات حدوث اسماء

حمیدرضا یونسی[1]
عباس همامی[2]

(تاریخ دریافت مقاله: 98/3/9 ـ تاریخ پذیرش مقاله: 98/6/16)

چکیده

پژوهش حاضر ضمن بیان تعریفی مختصر از اسم و صفت، به بیان وجوه دلالت اسماء و صفات خداوند متعال بطور اجمال در مکاتب مختلف پرداخته و به این مسأله توجه داده است که در کلام معصومین علیهم السلام اسماء و صفات خداوند دلالت بر چه چیزی دارند و ضمن دسته‌بندی این روایات، بر قاعده مهم اسم الله غیره تأکید نموده و با استفاده از آن بیان نموده که دلالت اسماء و صفات الله بر غیر خدا است.

کلید واژه‌ها: *اسم، صفت، موصوف، دلالت، الله، معصومین.*

1. دانشجوی دکتری الهیات و معارف اسلامی گرایش علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی،تهران،ایران younesi313@gmail.com

2. استاد گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی،دانشگاه آزاد اسلامی ، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ info@hemamia.ir

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

1ـ طرح مسئله

مسأله اسماء و صفات خداوند از جمله مباحث مهم و دغدغه اصلی یک حدیث پژوه، مفسر، متکلم، عارف و فیلسوف است که سرفصل‌های متعدد و غامضی را به خود اختصاص داده است، این مسئله در برخی از بخش ها آنقدر پیچیده و صعب مستصعب می‌شود که بزرگان علوم دینی و شارحان حدیث و غیره با کرنش و تواضعی بس گران از کنار آن می‌گذرند؛ صاحب بحارالانوار در تبیین هشتمین حدیث باب اسماء خدای تبارک و تعالی و حقیقت آن می‌نویسد: «این حدیث از احادیث متشابه و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تأویل آن ندانند پس بهتر این است که نسبت به تفسیر آن سکوت کنیم و اقرار نماییم که فهم ما عاجز از درک آن است.» (مجلسی، 167/4)

این پژوهش بر آن شده است تا به یکی از مسائل مهم و سخت در باب اسماء و صفات که «چگونگی دلالت اسم یا صفت خداوند متعال بر او» می‌باشد، بپردازد. نکته اساسی آن است که مسئله دلالت اسماء خداوند در کلام معصومین علیهم‌السلام به گونه‌ای مطرح شده است که اسم الله را غیر او دانسته‌اند و با توجه به دسته‌بندی روایات، بر تأکید آن نیز افزوده می‌شود.

حال مسئله اصلی این است که اینکه اسم خدا غیر خداست یعنی چه؟ اندیشمندان پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند که به صورت گذرا اشاره‌ای به آنها خواهد شد، اما کوشش نویسندگان آن است که با غور در کلام معصومین علیهم‌السلام دریابد که ایشان در این باب چه فرموده‌اند؟

در این پژوهش به دنبال اثبات این مفهوم هستیم که اسماء و صفات خداوند متعال بر غیر از خداوند متعال دلالت دارند و خداوند متعال از هر نوع اسم و صفتی که بر او دلالت کند، منزه است، در واقع اسماء مخلوقات خداوند متعال هستند؛ در نتیجه، خالق، از تمامی صفات خلق منزه است و در پی تثبیت این اعتقاد با تتبع در کلام معصومین علیهم‌السلام بیان نماییم که این اسماء که مخلوق خداوند هستند چه کسانی می‌باشند.[1]

---

1. البته درباره اسماء و صفات خداوند متعال، کلام بین اندیشمندان به درازا کشیده است، اما توجه به این مسأله←

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

دلالت اسماء و صفات الله در کلام معصومان علیهم‌السلام

روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام در باب دلالت اسماء و صفات خداوند را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم نمود؛ دسته اول روایاتی است که دلالت بر نفی و انکار هر نوع صفتی از خداوند متعال به‌طور مطلق می‌کند. دسته دوم روایاتی است که دلالت صفات و اسمای خداوند را به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهد و دسته آخر روایاتی است که صفات را برای حضرت حق اثبات کرده است.

روایات نفی صفات

با بررسی روایات نفی صفات به این نتایج می‌رسیم که بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از خداوند متعال نفی کنیم؛ چراکه هر صفتی دلالت می‌کند که او با موصوف غیریت دارد و هر موصوفی دلالت می‌کند که او با صفت غیریت دارد؛ به عبارتی وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است و حال که صفت و موصوف در ذات خود بینونت و ثنویت دارند پس دو امر متباین و متغایر نمی‌توانند ازلی باشند.

قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشبیه است و این در حالی است که باید خداوند متعال را از دو حد خارج نمود؛ حد تعصیل و حد تشبیه؛ در نتیجه نفی تشبیه از نتایج نفی صفات است و هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هرچه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد و با توجه به روایاتی که حد را به طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است، روشن می‌شود که وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه و تحدید است؛ از این‌رو باید هر نوع صفتی را از خداوند متعال نفی کرد.

← که دلالت اسم و صفت بر خداوند متعال، متفاوت از دلالت آن بر دیگر اشیاست و اسماء و صفات خداوند غیر از خود او هستند؛ چون مخلوقی از مخلوقات او هستند، تحقیق چندانی نشده است جز موردی که نویسندگان مقاله یافته‌اند که مربوط به مدخل مبدأ و معاد دانشنامه امام علی(ع) است که نویسنده آن مقاله بیشتر بحث دسته‌بندی روایات معصومین در باب حدوث اسماء در کلام علوی را مورد توجه قرار داده است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

مستندات روایی این سخن به صورت دسته بندی شده و مجرا در جدول شماره (1) بیان شده است:

جدول1 (روایات نفی صفات)

ردیف	روایت	توضیحات
1	أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْه (سیدرضی، خطبه 1)	بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از او نفی کنیم. تعبیر «نفی الصفات عنه» در ظاهر، هم اطلاق دارد و هم عمومیت؛ زیرا هیچ‌گونه قیدی که صفت را به قسم خاصی محدود کند، وجود ندارد و به دلیل تعبیر «الصفات» که جمع محلا به الف و لام است، این جمله عمومیت دارد.
2	لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ (همانجا)	هر صفتی دلالت می‌کند که او با موصوف غیریت دارد و هر موصوفی دلالت می‌کند که او با صفت غیریت دارد.
3	فمن وصف الله سبحان فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّه (همان)	وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است.
4	لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَ شَهَادَتِهِمَا جَمِيعاً عَلَى أَنْفُسِهِمَا بِالْبَيْنَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الْأَزَلُ (صدوق، 57)	صفت و موصوف در ذات خود بینونت و ثنویت دارند و دو امر متباین و متغایر نمی‌توانند ازلی باشند.
5	وَ نِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ جَلَّ أَنْ تَحُلَّهُ الصِّفَاتُ بِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَنْ حَلَّتْهُ الصِّفَاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ وَ شَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ (طبرسی، 200)	قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشبیه است.
6	لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ وَ لَا	نفی‌تشبیه از نتایج نفی صفات است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

	إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ (صدوق، 40)	هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هرچه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد.
7	فليست له صفة تنال و لاحد يضرب له الامثال (همانجا، ص41)	به قرینه فقره دوم که حد را به طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است، روشن می‌شود که نفی در فقره اول نیز به صفت باز می‌گردد نه به صفت تنال به عبارتی خداوند صفتی ندارد تا بتوان آن را دریافت نه اینکه خداوند صفت دست نایافتنی ندارد.
8	فَلَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَ لَا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ (همانجا، ص71)	وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه است.
9	لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَضَمَّنُهُ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تُقَيِّدُهُ الْأَدَوَاتُ (همانجا، ص37)	وجود صفت برای خداوند مستلزم تحدید است.
10	الْمُمْتَنِعِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ وَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ (همانجا، ص69)	ذات الهی از هرگونه صفت امتناع دارد.
11	اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (قمی، 147/2)	
12	اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (برقی241/1)	
13	إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لَا أَيْنٍ وَ حَيْثٍ وَ كَيْفَ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيَّفَ الْكَيْف (کلینی 103/1)	
14	سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (همانجا، 102/1)	
15	وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِين (الصحيفة السجادية، دعای 1)	

همانگونه که در این جدول ملاحظه شد، وجود هر نوع اسم و صفتی برای خداوند متعال از سوی معصومان علیهم‌السلام نفی شده است. از طرفی هم قرآن کریم فرموده: «وَ **لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنىَ فَادْعُوهُ بِهَا**» (الاعراف، 180) و اسمائی را برای خداوند متعال بیان

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

کرده است، پس نمی‌توان این اسماء و صفات را بطور کلی نفی کرد بلکه باید بـه ایـن نکتـه توجه داشت که ممکن است این اسماء و صفات که سفارش به خواندن آنهـا شـده اسـت و نتیجه این خواندن نیز شناخت است به مفهوم آن دسته از روایاتی است که دلالت صـفات و اسمای خداوند را به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهـد و مؤیـد ایـن کلام آن دسته از روایاتی که در جدول شماره (2) بیان می‌شود.

دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی

در این دسته از روایات نه تنها صفات الهی چون عزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسته شده، بلکه آنها را مخلوق دانسته است بـه نـوعی کـه در دعای کمیل، اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شـود کـه آفـرینش و اداره عـالم تکـوین از طریق این حقایق ربوبی حاصل می‌شود و کار تا حدی بالا می‌گیرد که اسـم الله را غیـر الله بیان می‌کنند و در واقع این غیر است که اسماء دلالت بر آن دارند نه اینکه این اسماء دلالت بر خداوند متعال داشته باشند؛ چرا که او را از هر نوع صفتی باید نفی کرد. به ایـن روایـات در جدول شماره (2) توجه کنید:

جدول 2 (دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی)

ردیف	روایت	توضیحات
1	فَأَسْأَلُکَ باسْمِکَ الَّذِی ظَهَرْتَ بِهِ لِخَاصَّةِ أَوْلِیَائِکَ فَوَحَّدُوکَ وَ عَرَفُوکَ فَعَبَدُوکَ بِحَقِیقَتِکَ أَنْ تُعَرِّفَنِی نَفْسَکَ لِأُقِرَّ لَکَ بِرُبُوبِیَّتِکَ عَلَی حَقِیقَةِ الْإِیمَانِ بِکَ وَ لَا تَجْعَلْنِی یَا إِلَهِی مِمَّنْ یَعْبُدُ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَی وَ الْحَظْنِی بِلَحْظَةٍ مِنْ لَحَظَاتِکَ تَنَوَّرْ بِهَا قَلْبِی بِمَعْرِفَتِکَ خَاصَّةً (مجلسی، 96/91)	امام در این دعا، اسمی از اسمای الهی را نام برده که خداوند با آن، خود را بر اولیای خویش ظاهر می‌سازد. از اسم الهی به گونه‌ای نام برده کـه مـی‌تـوان جدایی آن را با ذات استفاده کرد.
2	فَالذَّاکِرُ اللَّهَ غَیْرُ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَیْرُ أَسْمَائِهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْءٍ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ أَ لَا تَرَی إِلَی قَوْلِهِ الْعِزَّةَ لِلَّهِ الْعَظَمَةُ لِلَّهِ وَ قَالَ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا وَ قَالَ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَیْهِ وَ هُوَ التَّوْحِیدُ	نه تنها صفات الهی چـون عـزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسـته شده، بلکه آنها را مخلـوق دانسـته است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

	الْخَالِص (صدوق، 59)	
3	وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأْتْ کُلَ شَیْءٍ وَ بِسُلْطَانِکَ الَّذِی عَلَا کُلَّ شَیْءٍ (مفاتیح الجنان، دعای کمیل و البلد الامین و الدرع الحصین، 188)	در دعای کمیل اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شود که آفرینش و اداره عالم تکوین از طریق این حقایق ربوبی حاصل می‌شود.
4	اسْمُ اللَّهِ غَیْرُهُ (کلینی، 113/1)	أی اسم اللّه تعالی غیر ذاته الذی هو المسمّی بالاسم (مجذوب تبریزی، 223/2)
5	إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ غَیْرَ مُتَصَوِّتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَیْرَ مُنْطَقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَیْرَ مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِیهِ غَیْرَ مَوْصُوفٍ وَ بِاللَّوْنِ غَیْرَ مَصْبُوغٍ مَنْفِیٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ کُلِّ مُتَوَهِّمٍ مُسْتَتِرٌ غَیْرُ مَسْتُورٍ فَجَعَلَهُ کَلِمَةً تَامَّةً عَلَی أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعاً لَیْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَیْهَا وَ حَجَبَ مِنْهَا وَاحِداً وَ هُوَ الِاسْمُ الْمَکْنُونُ الْمَخْزُونُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِی ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (همانجا، 112/1)	اسم مخلوق است

اما دسته آخر از این روایات به اثبات صفت برای خداوند متعال توجه دارد اما باید به این نکته توجه داشت که حداکثر از این نصوص می‌توان استفاده کرد که از نظر معنایی و معرفتی، خداوند به چنین اسماء و صفاتی خوانده و وصف می‌شود، ولی بر اثبات صفت در خداوند متعال دلالت نمی‌کند از این‌رو به این دسته از روایات پرداخته نمی‌شود؛ زیرا بحث در این مقاله از معنای وجود شناختی است که این اسماء و صفات، حقیقتی در حق تعالی دارند؟ به عبارت دیگر کسی وجود اسماء یا صفات را برای خداوند رد نمی‌کند؛ چرا که نص قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام است.

اسماء و صفات مخلوقات الهی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

حال با توجه به مقدمات بیان شده به نظریه خلق اسماء که مورد توجه و باور نویسندگان است ورود پیدا می‌کنیم که طبق احادیث رسیده از معصومین علیهم السلام، اسم مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال است[1] و کمالی است از کمالات مخلوق الهی؛ به این تعبیر که خداوند اسمی را خلق نموده و مابقی اسماء نیز همه دایرمدار آن اسم هستند. پس با استناد به این احادیث، تمامی اسماء الهی مخلوق هستند. حال که مخلوق واقع شده‌اند پس غیر از خالق هستند؛ چرا که آفریننده هر چیز از تمام صفات آن چیز بری است.[2]

در واقع اسمائی که برای خداوند متعال مطرح شده صفاتی است برای یک موصوف و صفت نیز غیر از موصوف است؛ چرا که اگر نام، همان صاحب نام باشد، باید برای هر اسمی از آنها معبودی باشد.[3] در واقع این اسماء مخلوق هستند و خداوند کمالی را خلق کرده به نام علم، قدرت، حیات و به تقدیر به موجودات دیگر افاضه کرده[4] و از این باب

---

1. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ غَیْرَ مُتَصَوِّتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَیْرَ مُنْطَقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَیْرَ مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِیهِ غَیْرَ مَوْصُوفٍ وَ بِاللَّوْنِ غَیْرَ مَصْبُوغٍ مَنْفِیٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ کُلِّ مُتَوَهَّمٍ مُسْتَتِرٌ غَیْرُ مَسْتُورٍ فَجَعَلَهُ کَلِمَةً تَامَّةً عَلَی أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعاً لَیْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَیْهَا وَ حَجَبَ مِنْهَا وَاحِداً وَ هُوَ الِاسْمُ الْمَکْنُونُ الْمَخْزُونُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِی ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی... (الکافی، 112/1) امام صادق (ع) فرمودند: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، بلفظ ادا نشود تن و کالبد ندارد، بتشبیه موصوف نشود، به رنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم‌کننده به او دست نیابد، نهان است بی‌پرده، خدای آن را یک کلمه تمام قرارداد، دارای چهار جزء مقارن که هیچ یک پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان «اللّه» تبارک و تعالی است... (همانجا، 152/1).

2. ... بِتَشْعِیرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَیْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِینَ لَهُ...؛ با پدیدآوردن حواس، روشن می‌شود که حواسّی ندارد، و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می‌شود که دارای ضدّی نیست، و با هماهنگ کردن اشیاء دانسته می‌شود که همانندی ندارد. (سیدرضی، خطبه 186)

3. ... قَالَ (ابوعبدالله ع) لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً فَلَوْ کَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّی لَکَانَ کُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهاً وَ لَکِنَّ اللَّهَ مَعْنًی یُدَلُّ عَلَیْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ کُلُّهَا غَیْرُهُ... (الکافی، 114/1) خدا را نود و نه نام است، اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبودی باشد، ولی خدا معنی (و ذات یگانه‌ای است) که همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند.

4. اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، واختارکم لسره، و اجتبکم بقدرته، و اعزکم بهداه، و خصکم ببرهانه، و انتجبکم

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

است که اسم خداوند متعال غیر از خود اوست.[1] بلکه غایتی از غایات اوست همچنان امـام صـادق علیه السلام می‌فرماید: «وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَـا خَلَـا اللَّـهَ فَأَمَّـا مَـا عَبَّرَتْـهُ الْأَلْسُنُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةٌ مِنْ غَايَاتِهِ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَـةِ وَ الْغَايَـةُ مَوْصُـوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّى لَـمْ يَتَكَـوَّنْ فَيُعْـرَفَ كَيْنُونِيَّتُـهُ بِصُـنْعِ غَيْرِهِ...» (کلینی، 113/1) در واقع دلیلی است بر رد نظر اشاعره که اسم را عین مسـمی مـی‌داننـد. (فخررازی، 21) این روایت، اسماء و صفات را غایتی از غایات الهـی مـی‌دانـد نـه خـود خداونـد متعال و بیان می‌دارد که هر موصوفی مصنوع است و صانع اشیاء غیر از موصوف است.

مسئله دیگری که این کلام را قوت می‌بخشد این فرموده امام صادق(ع) است: «فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ عَبَدَ اثْنَـيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الِاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيد (کلینی، 114/1) این حدیث به نوعی بـه بحـث خلق بودن اسم تأکید دارد؛ چراکه پرستش معنا بدون اسم را توحید خالص معرفی می‌کند و این مویدی است در تأکید بر اسم الله غیره و الا دلیـل نداشـت کـه توحیـد خـالص را بـه صرف معنا اختصاص دهد و اسم را مجـزا کنـد! از ایـن بیـان فهمیـده مـی‌شـود کـه اسـم علامت بوده و صاحب علامت با علامت دو چیز است نه یک چیـز و طبـق سـخن امـام رضـا علیه السلام[2] دلیل خلق اسم خوانده شدن خداوند و در پی این خوانده شدن رسیدن به شـناخت خداوند متعال است پس نباید ساده انگارانه بگوییم که منظور از صاحب علامت، همـین علامـت است، بلکه معنایی بالاتر در این مسأله نهفته است که به بحث اسم الله غیره ارتباط فراوانی دارد.

این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قابل توجه است که می‌فرماید: «... مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى

لنوره... ارکانا لتوحیده، ... و اعلاما لعباده...و ایات الله لدیکم، و عزائمه فیکم، و نوره و برهانه عندکم... و من اعتصـم بکم فقد اعتصم بالله... فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه (فرازی از زیارت جامعه کبیره)

1. اسم الله غیره (الکافی، 113/1).

2. وَ لَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ...» ...ولی برای خود نامهایی برگزیـد تـا دیگـران او را به آن نام ها بخوانند، زیرا اگر او به نام خود خوانده نمی شد شناخته نمی شد... .(الکافی، 153/1)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

أَزَلِيَّتِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ...»[1] صفت ازلیت خداوند اینگونه تعریف شده است که چون اشیا همه حادثند پس او ازلی است نه اینکه ازلیت چیز خاصی باشد که در او وجود دارد. قدرتمند است به این معنا که بقیه عاجزند. دائم است به گواه نابودی پدیده ها. این نکته ظریفی است و بسیار نیاز به دقت دارد. (نک: صدوق، الاعتقادات، 14ـ15)

ملاخلیل قزوینی در این باره می‌نویسد: «مفهوم لفظ اللّه نشانی است از نشان‌های او و آن که مقصود است به آن نشان، غیر آن نشان است و آن نشان بیان کرده شده است به کنه و هر بیان کرده شده به کنه، حادثِ به تدبیر غیر است. و ذاتی که مدبر چیزها است، بیان کرده نمی‌شود به کنهی که معیّن باشد... و اللّه تعالی نامیده می‌شود به نام‌های خود و او غیر نام‌ها است و نام‌ها غیر اوست؛ به معنی این که اسمای مختصّه و مشترکه، همگی مشتقّات و مانند مشتقّاتند و مخالف اویند در حقیقت، و حادث‌اند در اذهانِ حادثه، پس، از اسمای مشترکه، کسی خیال نکند که میان خالق و مخلوق، چیزی مشترک است» (قزوینی، 280/2).

قاعده دیگری که از روایات به دست می‌آید این که هر اسم و صفتی که بر زمان، مکان، قابلیت، کیفیت، همانندی، تشبیه، اشاره، شناسایی و اتکاء دلالت کند، همه غیر از خداست. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «... مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الِانْتِقَال...؛ زمان بر او نمی‌گذرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد...» (سیدرضی، خطبه91)

از سوی دیگر در روایات آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ (حر عاملی، 173/1). حال اگر این روایت را در کنار روایت امام رضا علیه‌السلام که اسم را صفتی برای موصوف نامیدند قرار دهیم، نتیجه هویداست.

وجه دلالت اسماء و صفات خداوند

---

3. ترجمه: حادث بودن اشیاء، گواه بر ازلیّت او، و ناتوانی پدیده‌ها، دلیل قدرت بی‌مانند او، و نابودی پدیده‌ها، گواه دائمی بودن اوست.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

اگر اسم صفة لموصوف است؛ از سوی دیگر خداوند متعال لایوصف است[1] پس دلالت اسم بر چیست؟

1. دلالت اسم بر جزئی از مسمی
2. دلالت اسم بر تمام مسمی
3. دلالت اسم بر غیر مسمی

کدام یک از سه حالت فوق درباره اسماء الله قابل تصور است؟ دو فرض نخست درباره خداوند متعال امکان ندارد؛ چراکه در فرض اول بحث ترکیب پیش خواهد آمد که خداوند منزه است از اینکه ترکیب در او راه داشته باشد. در فرض دوم نیز بحث تعدد اله پیش می‌آید؛ زیرا اگر اسم بر تمام مسمی دلالت کند پس باید برای هر اسم از اسماءالله یک خدا فرض شود که این نیز مردود است و تنها فرضی که قابل بحث است، مسئله دلالت اسم خدا بر غیر خداست که در روایات به آن توجه شده است.

دو نکته اینجا قابل بحث است؛ اول آنکه بحث اسم و مسمی درباره غیر خدا بالاخره به یک مصداق خارجی قابل تصور ختم می‌شود. درست است که لفظ آتش عین مسمای خود نیست، اما بالاخره با شنیدن این لفظ، هیئت آتش برای ما آشکار می‌شود، اما درباره خداوند متعال این موضوعیت ندارد؛ چراکه با شنیدن هر اسمی از خدای متعال بخواهیم هیئتی همسو با آن اسم فرض کنیم این توصیف و تشبیه[2] و تحدید[3] است که طبق فرموده معصوم علیه‌السلام خدای را باید از دو حد خارج کرد؛ حد تعطیل و حد تشبیه. پس چه باید کرد؟

اینکه ما اسمی داشته باشیم به نام رحمن، رحیم، قادر، سمیع، بصیر یا... بعد بگوییم هیچ تصوری از آن نداشته باشیم و تأکید کنیم که منظور از آن غایتی از غایات است یا اینکه صفتی است از موصوف و صرفا علامتی است، چه مفهومی دارد؟ خصوصا که طبق روایات باید معنا را

---

1. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْ‌ءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ فَقَالَ وَ كَانَ ثَمَّ شَيْ‌ءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (کلینی، 118/1).

1. سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي ع يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْ‌ءٌ قَالَ نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ. (همانجا، 82/1).

2. لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهاً وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلا (سیدرضی، خطبه154).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

عبادت کرد اگر ما از مسمی تصوری نداشته باشیم چگونه می‌توانیم مؤمن باشیم؟[1]

جمع بین روایات دسته اول و دوم/ اسم الله غیره

با استناد به آنچه از روایات گذشت، این نتایج به‌دست می‌آید:

1. محال بودن معرفت به کنه[2]
2. محال بودن معرفت احاطی[3]
3. احتجاب حق تعالی از وهم و عقل[4]
4. عدم جواز وصف و تحدید[5]

---

3. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنَى، فَقَدْ أَشْرَكَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِی وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ، فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ، وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِی سِرِّ أَمْرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ، فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَقّاً». (صافی در شرح کافی، 98/2)

1. فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِی لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ (الکافی، 135/1). غایة کل متعمق فی معرفة الخالق سبحانه الاعتراف بالقصور عن إدراکها (شرح نهج‌البلاغه ابن أبی الحدید، 292/20). مُمْتَنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَنِهَهُ وَ عَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَغْرِقَهُ وَ عَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ قَدْ يَئِسَتْ مِنِ اسْتِنْبَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ وَ نَضَبَتْ عَنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالاكْتِنَاهِ بِحَارُ الْعُلُومِ (صدوق، التوحید، 70).

2. يَعْلَمُ مَا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يحُيطُونَ بِهِ عِلْمًا (طه، 110)؛ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَیءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (بقره، 255) استثنای موجود نشان می‌دهد که احاطه به علم ربوبی پس از آنکه او خود به بنده‌ای از بندگانش اراده فرمود ممکن است. (نکـ : دانشنامه امام علی علیه‌السلام، 103/2ـ100)؛ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَفْكَارُ وَ لَا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَام (صدوق، التوحید،79)؛ لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ وَ لَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ وَ لَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعِيضُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوب (سیدرضی، خطبه 85).

3. هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرَكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ (صدوق، التوحید، 89)؛ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَار (حرانی، 245).

4. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ (سیدرضی، خطبه152 و کلینی، 140/1)؛ الَّذِی سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَ لَا بِبَعْضٍ، بَلْ وَصَفَتْهُ بِأَفْعَالِهِ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ (همانجا، 141/1؛ صدوق، التوحید، 31)؛ كُلُّ مَا تصوِّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ (طبرسی، 201/1)؛ لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهاً وَ لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلًا (سیدرضی، خطبه154)؛ فَإِنَّمَا يُدْرَكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَ الْأَدَوَاتِ وَ مَنْ يَنْقَضِی إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ (سیدرضی، خطبه 181)؛ فَقَالَ نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يُشْبِهُهُ شَیْءٌ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ وَ خِلَافُ مَا يُتَصَوَّرُ فِی الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَیْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ. (کلینی، 82/1، چاپ1407ق و صدوق، التوحید، 106).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

5. تباین میان خلق و خالق[1]

همه این موارد نشان از آن دارد که خداوند متعال را به خودش نمی‌توان شناخت، بلکه باید به اسمائش شناخت و اسمائش هم غیر او هستند ـ هویداست که در بحث اسم الله غیره منظور این نیست که خداوند عین این لفظ (فرض‌الله) است، چراکه درباره همه اسما این مصداق دارد، لفظ هیچ اسمی بر عین مسمی دلالت نمی کند جز خود اسم بما هو اسم. ـ دقت در این جمله ضروری است؛ در واقع این دست روایات شناخت خداوند متعال را نفی نمی کند، اما تعریفی از این شناخت را مورد توجه دارد که آن بحث مهم و کاربردی اسم الله غیره است. در واقع در شناخت نسبت به این غیر، شناخت خود را نهفته است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَ لَا بِنَقْصٍ بَلْ وَصَفَتْهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ» (صدوق، 32) هرگاه از انبیاء علیهم السلام درباره خداوند پرسش می‌شد، حق تعالی را به حد و نقص وصف نمی کردند؛ بلکه او را با افعالش وصف می‌کردند و آیات الهی و آفریدگان او را بر او دلیل می‌آوردند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا قُلْنَا إِنَّهُ قَوِيٌّ لِلْخَلْقِ الْقَوِيِّ وَ كَذَلِكَ قَوْلُنَا الْعَظِيمُ وَ الْكَبِيرُ وَ لَا يُشَبَّهُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» (مجلسی، 195/3) از آن رو او را قوی می‌خوانیم که خلق قوی را آفرید و از آن‌رو او را لطیف می‌خوانیم که خلقش لطیف است. به این ترتیب تشبیه میان خالق و مخلوق در این اسماء از بین می‌رود؛ زیرا خلق را به دلیل قوت و لطافت در خود آنان و خالق را به دلیل قوت و لطافت در افعال و آثارش قوی و لطیف می‌گویند (جمعی از نویسندگان، 121/2).

اگر دلالت اسماء و صفات بر غیر خداوند را بپذیریم و اتفاق نظر کنیم که شناخت او نیز با شناخت نسبت به اسماء و آیات و افعال او مقدور است؛ زیرا در روایاتی که گذشت عنوان شد که اسم، خلق شد برای خواندن خدا و با هدف شناخت او، پس می‌توان این نتیجه را

---

5. الذی بانَ من الخلقِ فلا شیء کمثله (همانجا، ص32)؛ وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ (همانجا، 36 و عیون الاخبار الرضا علیه‌السلام، 151/1 و طبرسی، 399/2)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

عنوان کرد که شناخت خداوند متعال به مخلوقات است؛ و اسم هم از جمله خلایق است.

قرآن‌کریم می‌فرماید: «وَ قُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا» (طه، 114) این آیه را در کنار آیه «لَقَدْ رَأَی مِنْ ءَایَاتِ رَبِّهِ الْکُبرَی» (النجم، 18) قرار دهیم. در آیه نخست به این استدلال می‌شود که برای معصومین علیهم السلام که شاخص ایشان رسو ل اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، فزونی و افزایش و حرکت به سوی علم و کمالات و در یک کلام معرفت نسبت به مهمترین مسئله یعنی الله صورت می‌پذیرد. از طرف دیگر خداوند متعال در داستان معراج بزرگترین آیات خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده است؛ نتیجه اینکه، بزرگترین آیات، بزرگترین معرفت را حاصل می‌کنند و هر که بزرگترین معرفت را بیابد بزرگترین خلق است و یکی از وجوه اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگترین خلق معرفی می‌کنند، می‌تواند همین تبیین باشد. از این رو معرفت الهی در اسماء و صفاتش نهفته شده است و آیات الهی همه اسماء اویند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جایگاهی پا می‌گذارند که هیچ کس قبل از ایشان به بدان راه نیافته است «و کان قاب قوسین او ادنی» اما در این نزدیکترین جایگاه هم می‌بینیم که خداوند متعال به ایشان آیات بزرگ را نشان می‌دهد؛ یعنی حتی در آن سطح از معرفتم که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راه نیافته است بحث از آیات الهی است (نکـ : حدیث معراج).

دقت به این نکته ضروری است که بزرگترین اسم خدا بزرگترین آیت اوست و شناخت آن آیت نیز برترین شناخت است؛ چراکه با شناخت بزرگترین آیت، خدای متعال را از تمام صفات والای آن آیت بزرگ هم تسبیح و تقدیس می‌کنیم و معترفیم به اینکه خالقی که خلقی به این عظمت دارد، خود چه عظیم است، خالق خلقی به این کرامت دارد، خود چه کریم است و قس علی هذا. از این باب است که ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین، اسماء و صفات را به خود منتسب می‌کنند؛ چراکه ایشان بزرگترین آیات خداوند متعال برای بشریت هستند.[1]

---

1. نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآیَاتُ وَ نَحْنُ الْبَیِّنَاتُ وَ نَحْنُ حُدُودُ اللَّهِ (مناقب آل ابیطالب، 272/3).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

به این عبارات توجه کنید: نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (کلینی، 144/1) نحن الأوّلون، الآخرون، السابقون، الشافعون، کلمة اللّه، خاصة اللّه، أحبّاء اللّه، وجه اللّه، أمناء اللّه، خزنة وحی اللّه، سدنة غیب اللّه، معدن التنزیل، مختلف أمر اللّه، منتهی غیب اللّه، محال قدس اللّه، الولاة، الهداة، الدعاة، السقاة، الحماة، من آمن بنا آمن باللّه، من ردّ علینا ردّ علی اللّه، من شک فینا شک فی اللّه، من عرفنا عرف اللّه، من تولّی عنّا تولّی عن اللّه، من تبعنا أطاع اللّه، نحن الوسیلة إلی اللّه، الوصلة إلی رضوان اللّه، لنا العصمة و الخلافة و الهدایة، نحن معدن الحکمة و باب الرحمة، نحن کلمة التقوی و المثل الأعلی و الحجّة العظمی، و العروة الوثقی، التی من تمسّک بها نجا و تمّت البشری... (حافظ برسی، 61)

با استناد به این روایات که فراوان در کلام معصومین علیه السلام بیان شده است، پرواضح است که ائمه علیهم السلام اسماء الله هستند و هر حرکتی در مسیر الی الله جز با توجه به ایشان و عبور از مسیر ایشان ممکن نیست؛ چون ایشان اسماءالله هستند و خواندن خداوند جز به اسمائش روا نبوده و نتیجه خواندن هم شناخت خداوند متعال است «من آمن بنا آمن باللّه، من ردّ علینا ردّ علی اللّه، من عرفنا عرف الله» مگر ایمان جز در نتیجه شناخت و پذیرش با قلب است؟ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَكِن قُولُواْ أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْايمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (الحجرات، 14) پس شناخت خداوند حاصل نمی‌شود مگر به شناخت ائمه معصومین علیهم‌السلام. از آنجا که ابزار شناخت، اسماء معرفی شده‌اند پس می‌توان به این نتیجه رسید که دلالت اسماء بر ائمه علیهم السلام اجمعین است، و از این جهت است که اسم الله را غیره دانسته‌اند.

اسْمُ اللَّهِ غَيْرُهُ، برای بیان این است که: هیچ یک از نام‌های او عَلَمِ شخصی او نیست، چنانچه جمعی بیان کرده‌اند که «اللّه» عَلَم است. و جمعی نیز گمان برده‌اند که «الرحمن» نیز عَلَم است (قزوینی، 274/2) فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ؛ بیانِ این است که: چون اسم او غیرِ اوست، حادث است (همانجا، 277/2).

حال نزاع بر سر این نکته است که آیا اسم، عین مسمّی است؟ یا غیر مسمّی می‌باشد؟ از نظر فلاسفه، اسماء و صفات، عین ذات هستند، و از نظر عرفا، اسماء و صفات به وجهی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

عین مسّمی و به وجهی غیر مسمّی محسوب می‌شوند، نکته قابل توجه دیگر این است که از نظر حکما و عرفا، تصور ذات، بدون صفات کمالیه، چند عیب اساسی دارد:

1. نفی و تعطیل ذات
2. نقص ذات
3. نفی و تعطیل توانائی عقل در شناخت واجب

لذا حکماء و عرفا، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت شناسی، مسأله اسماء و صفات را با مسأله ذات مرتبط می‌دانند و از نظر آنان انکار صفات هم به منزله انکار ذات است و هم به منزله انکار معرفت به ذات، ملاصدرا در شرح این کلام معصوم که «نفی عبارت است از ابطال و عدم...» می‌گوید: «هر کس از او معانی صفات را نفی کند، وجود ذات و علم و قدرت و اراده، و شنوایی و بینایی او را انکار کرده است» (قزوینی، 93/3) همچنین «صفات او ذات اوست و ذات او، صفات اوست؛ نه اینکه آنجا چیزی به نام ذات و چیز دیگری به نام صفت باشد تا ترکیب در خداوند لازم آید، خداوند از این، مبرا و برتر است؛ بنابراین ذات او، وجود و علم و قدرت و حیات و اراده و شنوایی و بینایی است، او نیز موجود است و عالم و قادر و حیّ و اراده کننده و شنوا و بیناست». (همانجا، 339)

جوادی آملی نیز، در معرفی گروه معطّله و بیان معنای تعطیل می‌نویسند: «اطلاق تعطیل و معطّله در چند مورد است: نفی صفات ذاتی واجب، انقطاع فیض واجب تعالی و حدوث زمانی ماسوی اللّه، و اعتقاد به ناتوانی عقل در شناخت واجب تعالی و صفات او» (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، 375) بنابراین از نظر حکما و عرفا، مسأله نفی صفات ذاتی، هم در حوزه «وجودشناسی» و هم در حوزه «معرفت‌شناسی» مطرح است؛ لذا، وجود و علم و قدرت صفاتی هستند که اعتقاد به عینیت آنها با ذات، لازمه اعتقاد به موجودیت خداوند است و هر یک از این صفات، کمالی برای واجب الوجود تلقی می‌شوند و ذات فاقد کمالات مذکوره، ذاتی است ناقص و معلول که به علت وجودبخش و کمال دهنده دیگری محتاج است، اوصاف کمالی الهی، عین ذات اوست و چنین ذاتی به حکم عقل کامل‌تر از ذاتی است

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

که اوصافش عین ذات او نبوده و زائد بر ذات باشد (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71).

برخی به روایات خروج از حدّین؛ «حدّ تعطیل و حدّ تشبیه» تمسّک جسته و معتقدند که منظور ائمه علیهم‌السلام از نفی تعطیل، نفی تعطیل صفات از ذات است و مسلمان نباید قائل به نفی صفات از ذات باشد که بر این آراء چند اشکال وارد است: اولا، منظور از تعطیل، نفی وجود است، نه نفی صفات، نفی صفات از ذات، ملازمتی با نفی ذات ندارد و آنچه امام علیه السلام در روایت خروج از حدّین فرموده‌اند ـ با توجّه به صدر و ذیل سخن ـ به خوبی گواه است که سخن امام دلالت بر خروج از نفی وجود دارد، نه خروج از نفی صفات. (کلینی، 110/1) سائل به امام عرض کرد: «فقد حددتـه اذ اثبتت وجوده؛ چون وجود او را اثبات کردی پس محدودش نمودی» حضرت در پاسخ فرمود: «لم احدّه و لکنّی اثبته، اذا لم یکن بین النفی و الاثبات منزلة؛ محدودش نکردم، بلکه اثباتش کردم؛ زیرا بین نفی و اثبات مرتبه‌ای نیست.» در فراز دیگری نیز امام(ع) می‌فرمایند: «من نفاه فقد انکره؛ کسی که او را نفی کند، پس به تحقیق او را انکار کرده است». همچنین در روایت امام رضا(ع) هنگامی که محمد بن عیسی به امام عرض کرد: «انّه شیء لا کالاشیاء، اذ فی نفی الشیئیّة عنه ابطاله و نفیه؛ همانا او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر، چه. در نفی شیئیّت از او، ابطال و نفی اوست» امام علیه‌السلام نیز قول و نظر او را تصدیق می‌کنند و می‌فرمایند: «صدقت و اصبت؛ راست گفتی و به حقیقت رسیدی» (صدوق، 107).

در روایات امام باقر و امام جواد علیهماالسلام نیز «شیئیت حقیقی» به منزله وجودداشتن تلقی شده و سخنان آن بزرگواران ناظر بر جنبه عینیت صفات با ذات نیست. روایت امام صادق(ع) در بیان مذهب صحیح توحید و مسأله صفات، ناظر بر هر دو مسأله نفی تعطیل در وجود و موجودی، و نفی تشبیه صفات خالق و مخلوق است؛ نکته اول؛ یعنی نفی تعطیل در وجود را با جمله «هو اللّه الثابت الموجود» و نکته دوم؛ یعنی نفی تشبیه را با جمله «تعالی اللّه عمّا یصفه الواصفون» بیان می‌فرمایند (کلینی، 135/1) لذا هیچ یک از این بیانات ائمه معصومین(ع) ناظر بر «اثبات صفات عین ذات» نیست و معادل دانستن «نفی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

صفات از ذات» با «نفی ذات»، وجه عقلی و شرعی ندارد.

در صورت عینیت؛ نفی صفات به منزله نفی ذات است

اگرچه از نظر عرفا، ذات حق در حاق واقع، مرکب نبوده و بسیط محض معرفی می‌گردد، اما از نظر «شناخت شناسی» عرفا ذات الهی را ذو مراتب معرفی می‌کنند:

1. احدیّت ذات، که در آن به هیچ وجه کثرتی را اعتبار گنجائی نیست، و در این مرتبه، غیب هویت را نه اسمی است و نه صفتی و عیّنی.

2. احدیّت اسماء و صفات؛ که همه اسماء و صفات، مع کثرتها التی لا تحصی، با ذات یکی است.

3. احدیّت افعال و تأثیرات و مؤثرات

حال اگر نفی صفت از ذات به معنی تعطیل باشد، این ایراد وارد خواهد بود و اگر صفات عین ذات باشند، باید مرتبه احدیت نیز دارای اسم و صفت باشد و اگر اسم و صفت حدّ و تعیّن هستند، با توجه به عینیت صفات و ذات، ذات نیز باید متعیّن و محدود باشد، و اگر اسم و صفت در مرتبه احدیت از ذات دور باشد، با نفی اسم و صفت از ذات، ذات هم مورد نفی قرار خواهد گرفت؛ بنابراین باید گفت، انکار اسم و صفت هیچ ملازمتی با انکار ذات ندارد و می‌توان ذات را بدون تعیّن اسمی و صفتی مورد قبول قرار داد و اسماء و صفات هیچ عینیتی با ذات ندارند؛ همچنین با توجه به اینکه اسم و صفت از مرتبه احدیت ذات به خاطر متعین بودن و مسدود بودن اسماء و صفات به دور است؛ بنابراین اعتقاد به «عینیت اسماء و صفات با ذات» یعنی خروج از کمال توحید؛ زیرا «کمال التوحید نفی الصفات عنه» (سیدرضی، خطبه اول).

صفت یعنی حدّ، یعنی تعیّن و این معنا با کمال توحید که نفی صفات از ذات الهی است سازگاری ندارد؛ چه آن صفات «عین ذات» باشد و چه «زائد بر ذات»، اسماء و صفات مخلوق‌اند، پدیده‌اند؛ نخستین چیزی که از ذات پدیده آمده، حضرت اسماء و صفات است؛ بنابراین چگونه ممکن است ذات، متصف به صفات باشد؟ لاحدّی باحدّ، و لا تعیّنی با تعیّن

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

سازگار نیست؛ ذات الهی لا حدّ و لا تعین است، در حالی که اسماء و صفات حدود و تعیّن می‌باشند؛ بنابراین، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت شناسی، نمی‌توان ذات الهی را متصف به اسماء و صفات دانست، اسماء و صفات که مخلوقند، خود از جلالت و عظمت ویژه برخوردارند که از جهت وجودشناسی و معرفت‌شناسی، انسان در آن حیران و سرگردان است و هیچگاه به عمق و کنه اسماء و صفات الهی، در حالی که مخلوق اند، دست نمی‌یابد؛ تا چه رسد به حقیقت ذات الهی که در آن «جفّ القلم» (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71).

بیانات و نظریات ائمّه معصومان علیهم‌السلام که ناظر بر نفی صفات از ذات است، به نفی «صفات زائد بر ذات» معنا شده و در شرح آراء ائمّه معصومین، لفظ «زائد» را کنار صفات قرار داده و آنها را بر وفق آراء خود تفسیر می‌نمایند، در حالی که صریح روایات ناظر بر نفی صفات از ذات است؛ کمال التّوحید نفی الصّفات عنه (صدوق، توحید، 57؛ کلینی، 190/1) کمال الاخلاص نفی الصّفات عنه (کلینی، 190/1) نظام توحید اللّه نفی الصّفات عنه (صدوق، 34) الممتنع من الصفات ذاته (کلینی، 190).

اما استدلال مبتنی بر ذیل روایاتی چون «لشهادة کلّ صفة غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انّه غیر الصّفة» با این بیان که دلیل مزبور که شهادت بر غیریت باشد، فقط شامل وصف زائد می‌شود؛ چون صفتی که عین ذات است، شهادت بر غیریت نمی‌دهد، بلکه در این حال، هم وصف شهادت بر عینیت می‌دهد و هم موصوف، شاهد بر آن می‌باشد... از شهادت دو جانبه بر غیریت، می‌توان فهمید که مدّعا سلب خصوص وصف زائد است، نه اعم از آن و صفتی که عین ذات باشد (شرح حکمت متعالیه، 440) استدلالی ناقص و نارسا است؛ زیرا این استدلال، در صورتی کارساز و قابل قبول است که «صفت عین ذات» باشد، اما وقتی صفت، حدّ و تعین است و ذات الهی لا حدّ و لا تعیّن، هیچگاه صفت نمی‌تواند عین ذات باشد؛ بنابراین اعتقاد به صفات عین ذات، خروج از کمال توحید و کمال اخلاص است؛ ذات الهی متصف به هیچ صفتی نیست، اگر اعتقاد به زیادت صفات، دلیل بر جهل ــ معرفت ـ به خداوند است؛ انتساب صفات به ذات، دلیل بر خروج از کمال توحید است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

از واجب الوجود که بسیطة الحقیقه است، جز ذات او همه چیز سلب می‌گردد؛ چه صفات عین ذات باشد و چه صفات زائد بر ذات «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 153/1) او وجود دهنده و کمال دهنده به اسماء و صفات است.

دیگر سخن آنکه، کمال ذات به ذات است نه صفات، عرفا معتقدند که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ به عبارت دیگر، کمال واجب را در اتصاف به وصف عنوانی می‌دانند که اتصاف موصوف به آن، نیازی به سبب جداگانه ندارد و این کمال، نه در اتصاف وی به وصف اضافی محض، و نه در اتصاف او به وصف فعلی است (شرح حکمت متعالیه، 348/2) اگر کمال ذات وابسته به کمال اوصاف باشد، باید «مرتبه احدیت ذات» که در آن به عقیده عرفا اسم و صفت نیست، از مرتبه «احدیت اسماء و صفات» ناقص‌تر باشد، و این خلاف فرض عرفاست؛ زیرا مرتبه احدیت اسماء و صفات، کمال خود را از مرتبه ذات دریافت می‌کند، و در واقع مرتبه اسماء و صفات، نخستین جلوه و کثرت است که در وجود پدید می‌آید؛ بنابراین کمال ذات، وابسته به اسماء و صفات نیست، ذات بذاته دارای کمال است «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 153/1)

مضافا اینکه، اگر صفت، عین ذات و ذات، عین صفت باشد، دیگر نمی‌توان مدعی شد که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ زیرا آن عینیت، بر این وابستگی تقدم خواهد داشت؛ وابستگی نشانه نقص است؛ بنابراین، اعتقاد به وابستگی ذات به صفات، به معنی ناقص دانستن ذات است؛ در صفات فعل هم، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد؛ زیرا صدور فعل، مؤخر از وجود است و ذات علت صدور فعل است و فعل معلول او؛ در ذات الهی که بسیط محض است، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد. (بزرگ مقام، محسن، شماره 71)

از سویی دیگر، اسم و صفت حدّ و تعیّن است، عرفا از طرفی معتقدند که اسم و صفت حدّ و تعیّن است و لذا در مرتبه احدیت ذات، اسم و صفت راه ندارد، ملاصدرا در شرح اصول کافی می‌گوید: «هر اسم و صفتی محدود است، پس آفریننده اشیاء، غیر اسماء و صفات خود است، تمامی اسماء و صفات، موصوف به حدّند و دارای اسم؛ بنابراین، واجب

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

تعالی که به ذات خود آفریننده اشیاء است، غیر هر اسم و صفت است... ذات خداوند را غیر از او، کسی نمی‌شناسد، پس ثابت شده که ذات او غیر اسماء و صفات اوست؛ چون آنها معروف و شناخته شده‌اند» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 414/3 و 415) ذات لا تعیّن است و اسم و صفت، حدّ و تعیّن؛ بنابراین اسم و صفت نمی‌تواند عین ذات باشد، توحید خالص و کامل آن است که ذات را بدون تعیّن و حدود و وصف بدانیم، اسم غیر مسمّی و موصوف غیر صفت است؛ عالم اسماء و صفات، عالم آیات و علامات است و آنهایند که انسان را به سوی خداوند دلالت و راهنمایی می‌کنند. او موصوف بالآیات و معروف بالعلامات است.

سنت عرفا در عقیده به عینیت و اتحاد اسم و مسمّی، موصوف و صفت و صفات و ذات الهی، مخالف سنت انبیاء و اولیاء عظام است؛ زیرا، انبیاء و اولیاء علیهم السلام در معرفی ذات، اعلام قصور و نقص و ناتوانی می‌کنند و می‌فرمایند: تاهت فی ادنی ادانیها، طامحات العقول (صدوق، 41) لا تتکلّموا فی ذات اللّه (کلینی، 125/1) اللّه اکبر من ان یوصف (همانجا، 159/1) کلّت الالسن عن نعت ذاتک (رضی الدین حلّی، 74) اجلّ و اعزّ من ان تحیط العقول بمبلغ وصفک (همانجا، 79) انت بالمنظر الاعلی، حیث یقعر دونک علم العلماء (همانجا، 101) فلیس لإحد ان یبلغ شیئا من وصفک و یعرف شیئا من نعتک، الاّ ما حددته و وصفته و وقفته علیه (همانجا، 464) سئلت الانبیاء عنه، فلم تصفه بحد و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت علیه بآیاته (کلینی، 193/1) اعجز الاوهام ان تنال الاّ وجوده و حجب العقول عن ان تتخیّل ذاته (صدوق، 72) این همه نهی و اظهار عجز از وصف و توصیف در ذات، تنها برای عوام از مردم نیست، بلکه حکم آن عام است و عوام و عقلا و علما را جمعا دربردارد، اگر برای انبیاء و اولیاء(ع) توان و اجازه وصف من عندی، و وصف متکی به عقل و معرفت بود دیگر ضرورت نداشت که ائمّه معصومین بفرمایند: لا اصفک الاّ بما وصفت به نفسک (136/1) لا یوصف الاّ بما وصف به نفسه (همانجا، 187) اصف الهی بما وصف به نفسه (صدوق، 79) نفی توصیف من عندی از جانب معصوم، خود نهی ارشادی برای غیر معصوم در توصیف متکی به عقل خود است. بنابراین، استدلال و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

منطق کسانی که معتقدند: «مفاد این‌گونه روایات، همینقدر است که خدای سبحان، خود را به صفات کمال وصف فرموده است، ما نیز به حکم عقل و به معاضدت فرموده معصوم خدای سبحان را باید به صفات کمال وصف کنیم» (کلمه علیا، 17) خالی از مسامحه نیست؛ زیرا سخن بر سر این است که معصومین ـ که متصل به وحی‌اند ـ خود را از توصیف من عندی به دور داشته و خویشتن را توصیف کننده «بما وصفت به نفسک» معرفی می‌کنند و این توصیف را توصیف افعال الهی می‌دانند «وصفته بفعاله» بنابراین توصیفی را که «عقل به معاضدت فرموده معصوم» تجویز می‌کند، توصیف فعل الهی است، نه توصیف به «صفات کمالی ذات».

نه عقل را به ذات الهی، راهی است و نه وصف و اسم را با ذات، همانندی؛ زیرا وصف و اسم، حد و تعیّن هستند و ذات نمی‌تواند متعیّن باشد، اسماء و صفات، مخلوق ذاتند، آنها فعل حقند، «حقیقت وجود»، اسم اللّه است، وصف اللّه است که انسان را به سوی خداوند هدایت و راهنمایی می‌کند. به فرموده امام صادق(ع): «دلّنی حقیقة الوجود علیه» (همانجا، 28) حقیقت وجود، غیر اوست؛ او همان اسم اعظم و مخلوق و صادر نخستین، مشیة اللّه و عقل اول و نور حضرت خاتم الانبیاء است که به وجود او همه عالم خلق گردیده است، اسم و صفت دالاّت علی اللّه‌اند، دالّ عین مدلول و موصوف عین صفت نیست؛ اینکه آیه شریفه می‌فرماید: «**سبحان اللّه عمّا یصفون الاّ عباد اللّه المخلصین**» (الصافات، 159 و 160) قید «**الاّ عباد اللّه المخلصین**» آن‌گونه که برخی می‌پندارند (شرح حکمت متعالیه، 452/2) تجویز توصیف من عندی ذات، به وسیله عباد مخلص نیست، بلکه معرفی الگوهای راستین توصیف کنندگان است که خداوند را جز به آنچه که خود توصیف کرده، وصف نمی‌کنند.

مسأله «عدم تجویز توصیف ذات» مسأله دیگری را در متون اسلامی قابل طرح می‌سازد که تحت عنوان «توقیفیت اسماء» قابل بحث و بررسی است، علی‌رغم نظریه‌ای که قائل است «از ظاهر بعض آیات و روایات عدم توقیفیت اسماء مستفاد است» (کلمه علیا، 5) باید گفت

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

این مسأله آنچنان جایگاه روشنی در روایات دارد کـه مرحـوم ملاصـدرا در کتـاب شـرح اصول کافی در شرح حدیث 272 می‌نویسند: «بنابراین واجب است که بدانی صـفات الهـی برتر و بزرگتر از آن است که کسی به کنه و حقیقت آن تواند رسید ــ بـرای ایـن کـه کسـی در تعطیل و در تشبیه نیفتد ـ و چون کار در صفات الهی، بر این گونه است؛ یعنی هر کدام از آنهـا را حقیقتی الهی و وجودی ربّانی، بدون کثرت و تعـدد مـی‌باشـد، امام(ع)بـه توقیفیـت (بازداشـت) شرعی درباره آنها دستور داده و بر آنچه که در کتاب و حدیث آمده، بسنده کرده و فرمان به بـاز ایستادن از غیر آنها صادر نموده است (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 301).

نتایج مقاله

طبق بررسی‌های به عمل آمده از روایات معصومین(ع) ما حصل سخن اینکه:

1ـ شیئیت وجه مشترک خالق و مخلوق اسـت؛ لـذا تنزیـه، تشـبیه، تعطیـل، تحدیـد و تعریف در این مدار معنا می‌یابد

2ـ ذات الهی را هیچ اسم و صفتی نیست و عقل بدان ذات راهی نـدارد، جـز اقـرار بـه موجودیت (شیئیت) آن ذات (خروج از حدّ تعطیل) و تأکید بر روایات نفی الصفات عنه

3ـ اسماء و صفات الهی مخلوقات الهی هستند؛ لذا هیچ عینیتی میان اسماء و صفات با موصـوف و مسمّی (ذات) وجود ندارد (خروج از حدّ تشبیه و تأکید از تنزیه در این مقام مفهوم می‌یابد.)

4ـ اسماء و صفات، دلیل وجود حضرت حقّ اند، و نه عـین او و اسـماء و صـفات تکـوینی (عینی) و لفظی، آنها مخلوق پروردگارند و تأکید بر روایات اثبات الصفات له از این باب است

5ـ شناخت؛ تشبیهی ـ تمثیلی تا تعطیل صورت نگیرد، لذا در پس این تشـبیه و تمثیـل، تنزیه است تا تحدید و تعریف نسبت به ذات محقق نشود.

الگوی هستی‌شناسی روایات

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

کتابشناسی

1. القرآن الکریم
2. الصحیفه السجادیه
3. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، 1337ش.
4. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ تحقیق: غفاری، علی‌اکبر؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1404 ق.
5. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل ابیطالب؛ قم؛ علامه؛ 1379 ق.
6. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق: هارون، عبدالسلام محمد؛ قم؛ مکتب اعلام الاسلامی؛ بی‌تا.
7. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت؛ دار صادر؛ بی‌تا.
8. العسکری، حسن بن عبدالله؛ الفروق فی اللغه؛ بیروت؛ دار الآفاق الجدیده؛ بی‌تا.
9. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن؛ تحقیق: محدث، جلال‌الدین؛ قم؛ دارالکتب الاسلامیه؛ 1371ش.
10. پاکتچی احمد، فقه الحدیث مباحث نقل به معنا، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، 1393ش.
11. جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن کریم، مرکز نشر اسراء، قم، 1390ش.
12. حافظ برسی، رجب بن محمد؛ مشارق انوار الیقین؛ بیروت؛ اعلمی؛ 1422 ق.
13. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن؛ الفصول المهمة فی اصول الائمة؛ تحقیق: القائنی، محمد بن محمدالحسینی؛ قم؛ مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)؛ 1418 ق.
14. خمینی موسوی، روح الله؛ شرح دعای سحر؛ ترجمه: فهری، احمد؛ تهران؛ اطلاعات؛ 1376 ش.
15. همو؛ دانشنامه امام علی علیه السلام؛ تهران؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ 1387ش.
16. سبحانی، جعفر؛ مفاهیم القرآن؛ قم؛ مؤسسة سیدالشهداء العلمیة؛1381 ش.
17. سیدرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، بی‌تا.
18. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ قم؛ 1367ش.
19. صدوق، محمد بن علی، عیون الاخبار الرضا(ع)؛ تحقیق: لاجوردی، مهدی؛ تهران؛ نشرجهان؛ 1378 ق.
20. همو، الاعتقادات؛ ترجمه: حسنی؛ تهران؛ انتشارات اسلامیه؛ 1371 ش.
21. همو، التوحید؛ تحقیق: حسینی، هاشم؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1398 ق.
22. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ تحقیق: خرسان، محمدباقر؛ مشهد؛ نشر مرتضی؛ 1403 ق.
23. فخررازی، محمدبن عمر؛ شرح اسماء الحسنی (لوامع البینات)؛ قاهره؛ مکتبة الکلیات الازهریه؛ 1396ق.
24. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم؛ هجرت؛ بی‌تا.
25. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، بی‌تا.
26. قزوینی، ملاخلیل بن غازی؛ صافی در شرح کافی؛ تحقیق: درایتی، محمدحسین و احمدی جلفایی، حمید؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1429 ق.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]

27. قیسی القیروانی، ابن محمد مکی ابی طالب؛ مشکل اعراب القرآن؛ تحقیق: سواس، یاسین محمد؛ دمشق؛ دارالیمامه؛ 1429 ق.
28. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ تحقیق: موسوی جزائری، طیب؛ قم؛ دارالکتاب؛ 1367 ق.
29. قیصری، محمد داوود؛ شرح فصوص الحکم؛ تحقیق: آشتیانی، جلال الدین؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1375 ش.
30. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ البلد الامین و الدرع الحصین؛ بیروت؛ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات؛ 1418 ق.
31. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی؛ تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛ 1407 ق.
32. همو، الکافی؛ ترجمه: مصطفوی، سیدجواد؛ تهران؛ کتابفروشی علمیه اسلامیه؛ 1369 ش.
33. مجذوب تبریزی، محمد؛ الهدایا لشیعة ائمة الهدی؛ تحقیق: درایتی، محمدحسین و قیصری‌ها، غلامحسین؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1429 ق.
34. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ بیروت؛ داراحیاء التراث‌العربی؛ 1403 ق.
36. مجموعه‌ای از نویسندگان، موسوعة المصطلحات علم الکلام الاسلامی؛ بیروت، مکتبة لبنان ناشرون؛ 1998م.
35. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، تهران، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، 1366 ش.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.12.7]